

جنگ: (War):

جنگ یک پدیده اجتماعی است، یعنی: محصول کنش های اجتماعی انسانها و جوامع است. در طول تاریخ بشر، جنگ های فراوانی به دلایلی مختلف مانند: گسترش قلمرو، عوامل دینی و مذهبی، عوامل اقتصادی، سیاسی و... رخ داده اند.

رویکرد آگوست کنت، درباره پدیده جنگ:

آگوست کنت، جامعه شناس فرانسوی، معتقد بود، جنگ در فرهنگ و جامعه جدید غربی، امری ذاتی نیست، بلکه امری عارضی و تحمیلی است، دلیل آن صرفاً اقتصادی است و بعد از انقلاب صنعتی نیز برای همیشه از زندگی بشر رخت خواهد بست (از بین خواهد رفت).

آگوست کنت، استدلال می کرد که: در گذشته تاریخ، جنگ ها با انگیزه کسب ثروت و غنایم جنگی صورت می گرفتند، اما با رشد علم تجربی و صنعت، ثروت از طریق غلبه بر طبیعت بدست می آید و به همین دلیل بعد از انقلاب صنعتی، جنگ از زندگی بشر رخت می بندد. (از بین می رود).

نکته: با وقوع دو جنگ بزرگ جهانی، در نیمه اول قرن بیستم، خطا بودن نظریه آگوست کنت آشکار شد.

جنگ های جهانی (World Wars):

جنگ جهانی اول (1914-1918) میلادی. برابر با (۱۲۹۹-۱۲۹۳) شمسی و جنگ جهانی دوم (1939-1945) میلادی، برابر با (۱۳۲۴-۱۳۱۸) شمسی، بزرگترین جنگ های تاریخ بشریت بودند. کشته های این دو جنگ را تا ۱۰۰ میلیون نفر تخمین زده اند.

در جنگ جهانی اول، برای اولین بار از سلاح های شیمیایی و در جنگ جهانی دوم برای اولین بار از بمب اتمی (بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی توسط آمریکا) استفاده شد.

ویژگی های جنگ های جهانی اول و دوم

- ✓ این دو جنگ، با درگیری کشورهای اروپایی آغاز شد.
- ✓ از مهمترین عوامل وقوع این دو جنگ، رقابت کشورهای اروپایی بر سر مناطق استعماری بود.
- ✓ هیچیک از این دو جنگ، منشاء دینی نداشت و ظاهر مذهبی و دینی هم به خود نگرفت.
- ✓ طرف های درگیر در این دو جنگ، در قالب اندیشه های ناسیونالیستی، لیبرالیستی و سوسیالیستی، رفتار خود را توجیه می کردند، بنابراین وقوع این دو جنگ، ریشه در فرهنگ غرب داشت.
- ✓ این دو جنگ، به کشورهای اروپایی و غربی محدود نشد بلکه همه جهان را درگیر خود ساخت.

رخدادهای پس از اتمام جنگ جهانی دوم:

- ✓ بعد از جنگ جهانی دوم، عملاً صلحی پایدار میان طرفین جنگ، برقرار نشد.
- ✓ پس از جنگ جهانی دوم، بلوک شرق به رهبری شوروی و بلوک غرب به رهبری آمریکا، هر یک بخشی از جهان را تحت نفوذ خود قرار دادند.

✓ جنگ سرد میان رهبران بلوک غرب و شرق (امریکا و شوروی) به همراه جنگ گرم بین مناطق پیرامونی این دو بلوک، تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱ میلادی) ادامه یافت و به اقتصاد کشورهای صنعتی که وابسته به تسلیحات نظامی بودند، رونق بخشید.

از مهم ترین جنگ های گرم، میان مناطق پیرامونی دو بلوک شرق و غرب، می توان به جنگ میان دو کره (کره شمالی و جنوبی) (۱۹۵۳-۱۹۵۰) و جنگ ویتنام (ویتنام شمالی و جنوبی) (۱۹۷۵-۱۹۵۵) اشاره کرد. جنگ ویتنام؛ جهنمی ترین جنگ قرن بیستم، نام گرفت.

نکته: نظریه پردازان غربی، پس از فروپاشی بلوک شرق، جنگ را از کشورهای غربی به فرهنگ ها و تمدن هایی منتقل کردند که در دوران استعمار، تحت سلطه جهان غرب قرار گرفته بودند.

نظریه جنگ تمدن ها (War of Civilization): (فرهنگ اسلامی، بزرگترین تهدید جهان غرب)

نظریه جنگ تمدن ها توسط ساموئل هانتینگتون مطرح شد. هانتینگتون از آخرین مرحله درگیری ها در جهان معاصر، با عنوان جنگ تمدن ها یاد می کند. از نظر او در این مرحله، دولت- ملت ها، بازیگران اصلی روابط بین المللی نیستند و رقابت ها و درگیری ها، بین فرهنگ ها و تمدن های بزرگ (نه بین دولت- ملت ها) به وقوع خواهد پیوست و در این میان، فرهنگ اسلامی بزرگترین تهدید برای جهان غرب است.

توضیح: هانتینگتون، جهان را به ۹ حوزه تمدنی تقسیم می کند:

تمدن غربی / ارتودکس / اسلامی / بودایی / هندی / افریقایی / امریکای لاتین / چینی / ژاپنی

از نظر هانتینگتون؛ پس از جنگ سرد، بجای ابرقدرت های جنگ سرد، کشورهای اصلی هر تمدن، ظهور خواهند کرد و فرهنگ و هویت فرهنگی و تمدنی، سرچشمه تمام جنگ ها خواهد بود. به اعتقاد هانتینگتون؛ تا زمانی که غرب، غرب بماند و اسلام، اسلام بماند، تنها عامل تعیین کننده در روابط میان این حوزه های فرهنگی عظیم، نبرد بنیادین خواهد بود، چراکه اصلی ترین دشمن احتمالی غرب و بویژه امریکا، اسلام می باشد. در این میان، اتحاد جهان اسلام و جوامع کنفوسیوسی (چین) برای غرب بسیار خطرناک و تهدید امیز خواهد بود. (ایران، عراق از تمدن اسلامی و چین از تمدن شرق آسیا، بزرگترین تهدید برای امریکا به شمار می روند).

شمال و جنوب: (کشورهای غنی و فقیر) (چالش فقر و غنا)

برخی مفاهیم طبیعی و جغرافیایی مانند «شمال و جنوب» معنای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیدا کرده اند.

مفاهیم شمال و جنوب، در معنای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم به کار گرفته شد. زیرا برخی اندیشمندان معتقد بودند، که چالش اصلی بین بلوک شرق و غرب نیست بلکه چالش اصلی بین کشورهای غنی و فقیر است.

منظور از شمال: کشورهای غنی یا کشورهای صنعتی و ثروتمند هستند که در نیمکره شمالی زمین قرار گرفته اند)

منظور از جنوب: کشورهای فقیر و غیرصنعتی هستند که در نیمکره جنوبی زمین قرار گرفته اند).

نکته: تقابل شمال و جنوب؛ تقابلی جهانی است و در صورتی که فعال شود، بسیاری از چالش های درونی کشورهای غربی، بار دیگر، فعال خواهند شد.

نکته: علاوه بر اصطلاحات شمال و جنوب، اصطلاحات سیاسی مشابهی دیگری نیز برای اشاره به چالش اصلی یعنی چالش فقر و غنا (چالش بین کشورهای فقیر و غنی) وجود دارد. که در قالب مطالب ذیل، به آنها پرداخته می شود.

جهان اول ، جهان دوم، جهان سوم

جهان اول : کشورهای سرمایه داری بلوک غرب / جهان دوم: کشورهایی که در کانون بلوک شرق قرار داشتند.
جهان سوم : کشورهای دیگری که خارج از این دو بلوک قرار داشته و تحت نفوذ آنها بوده اند.

کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته (عقب مانده)

کشورهای توسعه یافته : به کشورهای صنعتی و ثروتمند، گفته می شود

کشورهای توسعه نیافته یا عقب مانده : به کشورهای دیگر در مقایسه با کشورهای توسعه یافته، کشورهای عقب مانده، توسعه نیافته یا در حال توسعه، گفته می شود. (کشورهایی که فقیر و به لحاظ صنعتی بسیار ضعیف هستند)

مرکز و پیرامون

اصطلاح مرکز و پیرامون به نقش مرکزی کشورهای ثروتمند و صنعتی و نقش پیرامونی و ابزاری کشورهای فقیر اشاره دارد.

اصطلاح مرکز و پیرامون را کسانی به کار می برند که معتقدند، کشورهای پیرامونی بدلیل عملکرد کشورهای مرکزی، ضعیف و فقیر شده اند.

نظریه مرکز و پیرامون : بر اساس این نظریه، جوامع غربی، چالش های درونی خود را از طریق بهره کشی از کشورهای غیرغربی، حل می کنند. جوامع غربی بواسطه ثروتی که از کشورهای پیرامونی بدست می آورند، رفاه کارگران و اقشار ضعیف خود را تأمین می کنند و مشکلات حاد و شدید درونی شان را به بیرون از مرزهای خود انتقال می دهند. کشورهای غربی، با سرمایه گذاری های مشترک و معاهدات بین المللی، انتقال ثروت از کشورهای پیرامون به کشورهای مرکز را آسان می کنند.

بعنوان نمونه: قاره آفریقا مصداقی کامل از جوامع پیرامونی است (قاره آفریقا از منابع و معادن ارزشمندی مانند: نفت، الماس، طلا، مس و نقره برخوردار است. اما در نتیجه استعمار، فقیرترین قاره مسکونی دنیاست).

اصطلاحات استعمارگر و استعمارزده (تأکید بر بُعد فرهنگی چالش فقر و غنا)

دو اصطلاح استعمارگر و استعمارزده بیان کننده این است که: چالش بین کشورهای فقیر و غنی، علاوه بر ابعاد اقتصادی، ابعاد فرهنگی نیز دارد. و مشکل کشورهای فقیر، نه فقط به ضعف اقتصادی بلکه بویژه به خودباختگی فرهنگی آنها نیز مربوط است.

نکته پایانی: اصطلاحات شمال و جنوب/جهان اول و دوم و سوم/ توسعه یافته و عقب مانده/مرکز و پیرامون/ استعمارگر و استعمار زده/ و... در واقع به چالش بنیادی و اصلی یعنی چالش فقر و غنا در جهان، اشاره داشته اند.